



درس فارق فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۷ مهر ۱۳۹۷

موضوع جزئی: مقدمات - امر پنجم: بررسی اشتراط استحباب نکاح به اشتیاق به آن

مصادف با: ۲۹ محرم ۱۴۴۰

سال اول

جلسه: ۱۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

امر پنجم: بررسی اشتراط استحباب نکاح به اشتیاق به آن

مقدمه پنجم درباره اشتراط استحباب به اشتیاق به نکاح یا عدم اشتراط آن است. بعد از اینکه ثابت شد نکاح فی نفسه مستحب است، آن گاه بحث می شود از اینکه آیا استحباب نکاح مطلق است؟ یعنی چه کسی که رغبت و اشتیاق به نکاح دارد و چه کسی که رغبت و اشتیاق به نکاح ندارد، یا اینکه استحباب در صورتی است که شخص اشتیاق و میل و رغبت به نکاح داشته باشد. یعنی اگر در نفس خودش چنین اشتیاقی را نمی بیند و به هر دلیلی تمایل به ازدواج و نکاح در خودش احساس نمی کند، در این صورت مستحب نیست.

پس بحث در اشتراط یا عدم اشتراط استحباب نکاح به اشتیاق به نکاح و ازدواج است.

مرحوم سید در ذیل مسأله یک می فرماید: «و لا فرق علی الأقوی فی استحباب النکاح بین من اشتاقت نفسه و من لم تشق». علی الاقوی فرقی نیست در استحباب نکاح بین کسی که در خودش این اشتیاق را حس می کند و کسی که چنین اشتیاقی را ندارد. بعد دلیل می آورد: «لإطلاق الأخبار و لأن فائده لا تنحصر فی كسر الشهوة بل له فوائد منها زیادة النسل و كثرة قائل لا إله إلا الله».

اقوال

به طور کلی در این باره، سه قول وجود دارد:

۱. برخی معتقدند استحباب نکاح مطلق است؛ یعنی چه برای کسی که اشتیاق دارد و چه برای کسی که اشتیاق ندارد؛ حتی اگر اشتیاق هم ندارد، باز هم مستحب است که ازدواج کند. مشهور چنین عقیده ای دارند.
۲. برخی معتقدند استحباب نکاح فقط درباره کسی ثابت است که اشتیاق به نکاح و رغبت به ازدواج داشته باشد. لذا اگر کسی این میل را در خودش احساس نمی کند، استحباب برای او ثابت نیست.
۳. قول سومی هم در مسأله هست که بالاتر از قول دوم است؛ طبق قول سوم، کسی که اشتیاق به نکاح و ازدواج ندارد، مستحب است که نکاح را ترک کند.

فرق قول دوم و سوم

فرق قول دوم و سوم در این است که طبق قول دوم، عدم استحباب نکاح برای کسی که مشتاق نیست، ثابت می شود؛ یعنی اگر کسی اشتیاق به نکاح نداشته باشد صرفاً می گویند نکاح برای او مستحب نیست. اما بر اساس قول سوم، چه بسا ترک نکاح استحباب دارد. فرق بین این دو کاملاً روشن است.

پس مجموعاً سه قول در این مسأله وجود دارد. عمده این است که ادله اقوال را بررسی کنیم تا معلوم شود حق در مسأله کدام است. استحباب نکاح که اصل آن ثابت شده، مطلق است یا مشروط است؟

ادله اشراط

اما ادله اشراط استحباب نکاح به اشتیاق به نکاح؛ یعنی مستندات و ادله‌ای که قائلین به اشراط به آن تمسک کرده‌اند.

دلیل اول

دلیل اول، آیه ۳۹ سوره آل عمران است: «أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ». خداوند در این آیه بعد از آن که به زکریا بشارت می‌دهد به اینکه فرزندی به او عطا خواهد کرد؛ (چون با اینکه زکریا ازدواج کرده بود، فرزندان نمی‌شد. همسر زکریای پیامبر و مادر حضرت مریم که همسر عمران بود، خواهر بودند و هیچ‌کدام تا یک زمان طولانی بچه‌دار نشده بودند و هر دو از خدا طلب فرزند کردند. مادر مریم از خدا خواست که فرزندی به او بدهد که از همه چیز آزاد باشد و خادم بیت المقدس شود که دختر شد و جریانات بعد از آن اتفاق افتاد. مادر یحیی [همسر زکریا] او هم چنین سرنوشتی داشت؛ بعد از اینکه خداوند مریم را به عمران داد، این‌ها هم طلب کردند و خداوند بشارت یحیی را به آن‌ها داد). در مقام مدح یحیی می‌فرماید: «مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ». سیاق این آیه نشان می‌دهد که آیه در مقام مدح یحیی است. یکی از اوصافی که برای یحیی ذکر می‌کند، حضور است. حضور به معنای «الذی لایشتهی النساء»، کسی که اشتها به زنان ندارد؛ این را به عنوان مدح حضرت یحیی ذکر می‌کند. شاهد هم آن است که قبل و بعدش، به اوصاف برجسته و نیک حضرت یحیی اشاره می‌کند؛ سید بودن، نبی من الصالحین، مصدقاً بکلمه من الله، این‌ها مدح یحیی است. اینکه برای یحیی پیامبر، کلمه حضور آمده [یعنی کسی که اشتها به زنان ندارد] و مدح یحیی به وصف حضور، مقید ادله استحباب نکاح است. چون اگر استحباب نکاح مطلق بود، چه برای کسی که اشتها دارد و چه برای کسی که اشتها ندارد، دلیلی نداشت که خداوند یحیی را به وصف حضور مدح کند.

پس کأن این دلیل و این آیه، مقید استحباب نکاح است. اینطور نیست که نکاح برای همه مستحب باشد و رجحان داشته باشد. چون اگر برای همه رجحان داشت، حضور بودن و عدم اشتها و میل به زنان نمی‌توانست مدح یحیی تلقی شود. اینکه مدح حضرت یحیی با این بیان صورت گرفته، حاکی از آن است که کأن انسان‌ها دو دسته هستند: دسته‌ای میل به زنان دارند که برای این‌ها ازدواج رجحان دارد؛ اما برای کسانی که میل و اشتها به زنان ندارند، این استحباب ثابت نیست.

بررسی دلیل اول

این استدلال مخدوش است. چون:

اولاً؛ معنای حضور منحصر در «الذی لایشتهی النساء» نیست. کتاب‌های لغت — چه مطلق کتاب‌های لغت و چه کتاب‌های لغتی که به بررسی واژه‌های احادیث و آیات پرداخته — معانی مختلفی برای واژه حضور ذکر کرده‌اند. بعضی از آن معانی، اساساً تناسبی با مقام نبوت و مدح ندارد. مثلاً یکی از معانی که برای حضور کرده‌اند، «عین» است؛ یعنی کسی که مردانگی ندارد. این با مقام نبوت سازگار نیست؛ چون فرض این است که نبی یک انسان کامل است، نه نقص جسمی دارد و نه نقص روحی. نمی‌شود کسی که نقصان جسمی دارد، نبی شود؛ امام نیز همین‌طور است. یا «الذی لایأتی النساء»، کسی که به سوی زنان نمی‌رود، این هم یک نقص است. چون نبی به عنوان انسان کامل، باید از همه جهات کامل باشد؛ و من جمله

الجهات الانسانية که برای انسان لازم است، میل إلى النساء است. منتهی کمال این قوه، در رعایت اعتدال است. آن طور که علمای علم اخلاق هم گفته‌اند، کمال قوه شهوت فرج - چون شهوت خودش اقسامی دارد: شهوت بطن، شهوت فرج، شهوت قدرت - به عفت است. عفت به معنای پرهیز نیست؛ عفت یعنی اعتدال در قوه شهویه. هم افراط در قوه شهویه بد است و هم تفریط؛ هر دو خروج از مسیر اعتدال است.

اینجا اگر ما بگوییم یک پیامبر لایاتی النساء، در حقیقت معنایش آن است که او از مسیر اعتدال و کمال قوه شهویه خارج شده و راه تفریط را پیش گرفته است. همان طور که افراط اشکال دارد، تفریط هم اشکال دارد. یعنی بگوییم این اشتها در او نیست؛ لازمه این حرف، نقص در نبی و پیامبر است و نمی‌تواند به پیامبر نسبت داده شود و مناسب مقام نبوت نیست. به علاوه با مقام این آیه سازگار نیست؛ چون مقام، مقام مدح یحیی است. لذا اینکه بخواهیم حضور را به معنای لایشتھی أو لایاتی النساء بگیریم، نه با معنای آیه سازگار است و نه با مقام نبوت.

اما معانی دیگری که برای حضور گفته‌اند؛ مثلاً «الذی لا یدخل فی اللعب و الباطل» یا «الذی یکنم سرّه» کسی که در کارهای لعب و باطل وارد نمی‌شود یا کسی که سرّ خود را کتمان می‌کند. این‌ها ممکن است مدح محسوب شود و منافاتی هم با مقام نبوت نداشته باشد ولی عمده این است که مناسب برای استدلال نیست.

پس اگر حضور را به معنایی که مورد نظر مستدل است بگیریم، اشکال این است که لاتناسب مقام النبوة و المدح؛ اگر حضور را به غیر این معنا بگیریم، اشکال این است که لایتم الاستدلال بها؛ دیگر به این آیه برای مدعا نمی‌شود استدلال کرد و این آیه اجنبی از مدعای مستدل می‌شود.

ثانیاً: سلّمنا که معنای حضور «الذی لایشتھی النساء» یا «لایاتی النساء» باشد؛ چنانچه برخی از اهل لغت و صاحبان تفاسیر، اینطور معنا کرده‌اند. در این صورت چه بسا این یک حکم اختصاصی یا وصف اختصاصی برای یحیی باشد، همان طور که در مورد مسیح این چنین بود. حضرت مسیح به سوی زنان نمی‌رفت، یعنی ازدواج نمی‌کرد. چون دائماً در حرکت بود؛ استقرار در یک مکان خاص نداشت؛ برای تبلیغ رسالت مدام از یک نقطه به نقطه دیگر در حال حرکت بود. حضرت یحیی هم از این جهت نظیر مسیح بود و دائماً در حرکت بود. اینکه در مورد یحیی گفته شده که حضور بود - یعنی به سوی زنان نمی‌رفت - نه اینکه یک حکم اولی برای او بوده؛ این به خاطر یک عنوان ثانوی و عروض برخی از طواری، لایاتی النساء و نکاح و ازدواج نداشت؛ به سوی ازدواج و نکاح و زنان نرفت. اما این منافات ندارد با اینکه نکاح فی نفسه و به عنوان اولی، مستحب باشد.

پس تارة نکاح را به لحاظ خودش و به عنوان اولی در نظر می‌گیریم و آخری به لحاظ عروض برخی از حالات و طواری و عناوین. به لحاظ اولی، نکاح مستحب است مطلقاً؛ اما همین نکاح ممکن است به لحاظ برخی عوارض، از این استحباب خارج شود و حتی حرام شود. ما یک بحثی خواهیم داشت که نکاح به انقسام احکام خمسه، به پنج قسم تقسیم می‌شود. به هر حال مجموعاً به نظر می‌رسد که این آیه نمی‌تواند اشتراط استحباب نکاح را به شوق و رغبت به نکاح را اثبات کند.

دلیل دوم

دلیل دوم، آیه ۱۴ سوره آل عمران است. «زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ». خداوند تبارک و تعالی در این

آیه در مقام مذمتِ محبتِ انسان نسبت به مظاهر دنیای مادی است. می فرماید: برای مردم حبّ الشهوات زینت داده شده و آن را زیبا می بینند و به سوی آن کشش دارند. حبّ الشهوات گاهی به سوی زنان، گاهی به سوی فرزندان، گاهی به سوی اموال است.

اینکه آیه امیال درونی و قلبی انسان را که مستور است و همچنین حالت‌های درونی انسان که من جمله الامیال، حبّ النساء و حبّ شهوتِ نساء است را مذمت می‌کند، این دلیل بر این است که نکاح مستحب نیست؛ مخصوصاً برای کسی که اشتیاق ندارد. چون اگر نکاح مستحب بود و ممدوح بود، لما وجه للذم علی حبّ النساء، دلیلی نداشت که خداوند متعال در این آیه، حبّ النساء را مذمت کند. خودِ مذمت حبّ النساء، نه تنها دلیل بر این است که کسی که اشتیاق ندارد، نکاح برای او مستحب نیست؛ حتی بالاتر اینکه اصلاً عدم استحباب نکاح از آن استفاده شود و چه بسا استحباب ترک.

در ادامه خواهیم گفت که این ادله هم برای قول دوم و هم برای قول سوم قابل استدلال است؛ با یک تفاوت جزئی در تقریب استدلال.

بررسی دلیل دوم

این دلیل هم ناتمام است. چون آنچه که در این آیه مورد مذمت قرار گرفته، حبّ النساء نیست بلکه حبّ الشهوات من النساء است؛ بین این دو فرق وجود دارد. حبّ النساء فی نفسه مذموم نیست؛ روایات بسیاری ما را به حبّ النساء توصیه کرده‌اند؛ دوست داشتن همسران و زنان، دوست داشتن فرزندان. منتهی اگر این حبّ النساء از حدّ اعتدال خارج شود، مذموم است. اگر از حدّ اعتدال خارج نشود، نه تنها مذموم نیست بلکه مستحب است. ما روایاتی داریم که بر استحباب حبّ النساء دلالت می‌کند، از جمله این روایت: قَالَ الصَّادِقُ (ع): «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ»، از اخلاق انبیا، حبّ النساء بوده است. البته عنایت داشته باشید که حبّ النساء نه اینکه همه زنان را دوست داشته باشد و یک کسی از حدّ شرعی خارج شود و بگوید «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ»، این در چهارچوب خودش و با رعایت مرزها و حریم‌ها، محبت و دوست داشتن زنان، از اخلاق انبیا است.

اگر آیه ظهور در مذموم حبّ النساء بود، این روایت می‌توانست مانع باشد. اما آنچه در این روایت مورد مذمت قرار گرفته، این است که در زندگی انسان، شهوت النساء، شهوت البنین و شهوت المال اصل شود؛ یعنی مدار در زندگی، چسبیدن به امور دنیایی و این مظاهر دلبستگی‌ها باشد. مظاهر دلبستگی دنیا همین است، زن، فرزند، مقام، مال. کأن آیه می‌خواهد مذمت کند بر اینکه این‌ها مظهر و مدار زندگی شما نشوند.

لذا این هم نمی‌تواند دلیل بر تقیید استحباب بر کسی باشد که میل به نکاح و ازدواج دارد.

دلیل سوم

دلیل سوم، در حقیقت یک استحسان است؛ به این معنا که ازدواج مسئولیت آفرین است. کسی که ازدواج می‌کند، مسئولیت‌های سنگینی متوجه او می‌شود؛ مسئولیت نسبت به همسر، فرزندان، نفقه آن‌ها، سرنوشت آن‌ها. طبیعتاً این مسئولیت‌ها یک مقداری می‌تواند مانع کمال انسان شود. یعنی جلوی عبادت انسان را می‌گیرد، جلوی تحصیل علم را می‌گیرد؛ دو رکن مهم کمال انسانی، یکی بندگی و عبادت خداست و دیگری تحصیل علم و معرفت و آگاهی است. کسی که گرفتاری‌های این چنین پیدا کند، از هر دو رکن استکمال نفس، باز می‌ماند.

تا مادامی که شخص رغبت و میل ندارد، قهراً دلیلی ندارد که خودش را در دردمر بیندازد. الان خیلی‌ها ازدواج نمی‌کنند؛ اگر بپرسید که چرا ازدواج نمی‌کنید، می‌گویند سری که درد نمی‌کند چرا دستمال ببندم؟! الان راحت زندگی می‌کنم، خودم هستم و خودم. این القاء شیطان است.

اما اگر در کسی رغبت هست و اشتیاق دارد، بالاخره این مشقات را باید متحمل شود تا هم به این رغبت و میل درونی پاسخ دهد و هم در حرام نیفتد. بالاخره اگر این شخص ازدواج نکند، ممکن است به حرام بیفتد. پس این دلیل اینگونه ادله استحباب را تقیید می‌زند و آن را مشروط می‌کند به مَنْ اشتیاق نفسیه الیه که اگر کسی اشتیاق به نکاح نداشته باشد، وجهی ندارد خودش را در این مشقات گرفتار کند؛ بلکه اولی این است که همان عبادت و تحصیل علم داشته باشد. اما کسی که اشتیاق و رغبت و میل دارد، بر او مستحب است که ازدواج کند ولو این مشقات به دنبال آن باشد.

بررسی دلیل سوم

این دلیل هم ناتمام است؛ چون ازدواج نه تنها مانع کمال انسان نیست، بلکه خودش بستر کمال را فراهم می‌کند. بسیاری از خصلت‌های نیک انسانی در پرتو ازدواج بروز و ظهور پیدا می‌کند و شکوفا می‌شود. درست است که مشقات و گرفتاری‌هایی دارد ولی انسانی که وارد محیط اجتماع می‌شود — که کوچک‌ترین اجتماع انسانی، خانواده است — در پرتو ارتباط با دیگران، جوهر وجودی و گوهر نفسانی او معلوم و آشکار می‌شود. کسی که هنوز به جایی نرسیده که برای دیگران زحمت بکشد، کسی که تعارض بین حقوق و منافع برای پیش نیامده تا ایثار کند، کسی که بار مسئولیت یک اجتماع کوچک را به دوش نگیرد، نمی‌تواند به سرنوشت و گرفتاری‌های دیگران آن چنان که باید و شاید اهتمام داشته باشد و از بوته خود خواهی خارج شود.

پس علت اینکه این همه در شرع بر روی ازدواج تأکید شده، برای این است که غیر از آن منافع و فوایدی که بعضاً ذکر می‌کنند، یک تأثیر بسیار مهم دارد که البته خیلی از ما نه تنها در این بستر رشد نمی‌کنیم بلکه بیشتر پایین می‌رویم و درجه ما کم می‌شود. این بستر، بستری است که انسان محبت کردن را تمرین می‌کند؛ در این بستر خیلی از کمالات انسانی می‌تواند شکوفا شود. بی‌جهت نیست که درباره کسی که در مسیر معاش خانواده‌اش تلاش می‌کند، این همه فضیلت و ثواب ذکر شده، از جمله این روایت: «الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱، کسی که در راه تأمین زندگی عیالش کار می‌کند، مثل مجاهد در راه خداست. خداوند او را در سطح مجاهد فی سبیل الله معرفی کرده است. پس مجموعاً استدلال گروه دوم که استحباب نکاح را مشروط به اشتیاق به نکاح کرده‌اند، باطل و ناتمام است.

«الحمد لله رب العالمين»

^۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۶۷، باب ۲۳ از ابواب مقدمات تجارت، ح ۲.